

### گاندی

مردان بزرگ بکوه می مانند ، هر چه از آنها دور تر شویم عظمتشان را بهتر می یابیم . سی سال پیش در کشور ماکسانی که باروزنامه و اخبار و حوادث جهان سروکار داشتند گاهی خبری در روزنامه ها می دیدند که گاندی بزندان افتاده یا روزه گرفته است . این گاندی که بود ؟ عکس او گاهی در روزنامه ها منتشر می شد . مردی نحیف که عینکی بچشم و لنگی بجای همه پوشیدنیها بکمر داشت . ظاهر حالش برای کسانی که او را درست نمی شناختند مانند جوکی یا مرتاضی بنظر می آمد . این مرد روزه گرفته بود . چه اهمیتی داشت ؟ هزاران هزار مانند او در دنیا روزه می گرفتند .



چرا این خبر حادثه مهمی تلقی شده بود و خبرگزاری های جهان همه از آن گفتگو می کردند ؟  
 در آن زمان بسیار دشوار بود که کسی بداند این مرد نیم برهنه که با بزرگترین امپراطوری جهان در افتاده است چه نیروئی دارد و چگونه سرانجام در این پیکار بزرگ پیروز شد .  
 در افسانه های کهن از پهلوانانی گفتگو می شود که یکنه با سپاهی بیشمار برابری میکنند و بر آنها ظفر می بایند . این افسانه ها ساخته

خیال بشرست که می‌خواسته است آرزوی غلبه بر بیداد را تجسم بدهد. گاندی چنین پهلوانی بود و سرگذشت او افسانه‌های پهلوانی را کهنه کرده است. اما این پهلوان گرز و شمشیر نداشت سلاح او صفای باطن و ایمان به راستی و حق و شوق خدمت بخلق بود. با این سلاح به میدان رفت و بر آتش و آهن غلبه کرد.

شاید در تاریخ جهان هیچ شبیه و نظیری برای این پیکار نتوان یافت. پیکاری که در آن يك طرف زور و غرور بود و طرف دیگر ایمان به حق و حقیقت. گاندی بر این فلسفه مشهور و مقبول عام که «الحق لمن غلب» خط بطلان کشید.

نخستین هدف پیکار گاندی آزادی هند بود و دیدیم که چگونه توفیق یافت و یکی از بزرگترین و نیرومندترین کشور های آسیا را بنیان گذاشت. اما حاصل کار او از این هم بسیار عظیمتر است. گاندی در سیاست و اجتماع جهان آئین نوی آورد. این آئین ناآشنا نبود. مسیح قرن‌ها پیش - تر چنین دستور و پیامی برای بشر آورده بود. عارفان بزرگ و نامدار ما نیز در این باب اندیشه‌های عالی و زیبا داشتند. اما گاندی نخستین کسی بود که باین دستور عمل کرد و ملت بزرگ هند را به پیروی از آن واداشت و به آخرین نقطه پیروزی رسید.

سرگذشت گاندی داستان این پیکار عظیم است. اما دانستن مختصری از زندگی او برای آشنائی با بزرگی مرد و عظمت نبرد ضرورت دارد.

پور بندر یکی از شهرهای کوچک ساحل غربی هند است. در این شهر بود که روز دوم اکتبر سال ۱۸۶۹ از پدری که شغل دیوانی داشت و مادری نجیب و فداکار و مصلحی، فرزندى بدنيا آمد که موهنداس نامیده شد.

پسر ده ساله بود که برسم و آئین شهر با دختری همسال خود زناشویی کرد. گاندی بعد ها در ضمن سرگذشت خود بر این رسم ازدواج کودکان سخت خرده گرفته است.

در شانزده سالگی پدرش درگذشت و موهنداس گاندی برای آنکه بتواند شغل پدر را بدست بیاورد عزم کرد که حقوق بخواند و برای اینکار بانگلستان رفت. دوره تحصیل در این رشته را در سه سال با توفیق کامل پایان رسانید و دو روز پس از خاتمه تحصیل به وطن خود بازگشت. چندی در بمبئی بوکالت دادگستری پرداخت. اما در این کار پیشرفتی نکرد سپس مشاور حقوقی یکی از موسسات تجارتمی شد و با فریقای جنوبی ماموریت یافت.



در این سفر بود که گاندی جوان بمرکه مبارزات اجتماعی کشانده شد. در افریقای جنوبی تبعیض نژادی و تحقیر مردم بومی و همه کسانی که رنگ پوستشان تیره بود رواج داشت. گاندی خود در آنجا خواری کشید و همین امر او را به پیکار با بیداد برانگیخت. نخستین کارش آن بود که مهاجران هندی را دعوت کند تا انجمنی برای خدمت به موطنان و پایداری در برابر زور و ستم تشکیل دهند. در سه سال اقامت خود در این سرزمین سازمانی از هندیان بوجود آورد که هدف آن دفاع در مقابل ظلم سفیدپوستان بود. سپس سفری کوتاه به هند کرد و چون با افریقای جنوبی بازگشت اروپائیان این منطقه که سخت از او ناراضی بودند در بندر دوربان با او حمله بردند و چیزی نمانده بود که گاندی زیر سنگ و چوب ایشان جان بدهد.

اما بردباری و نیروی اراده این مرد بزرگ بیش از آن بود که از این صدمات برنجد و کار خود را رها کند. کوشش او برای بهبود حال هموطنان رنج دیده اش همچنان دوام یافت.

در سال ۱۹۰۱ بار دیگر به هند آمد و هنگام تشکیل جلسات «کنگره ملی هند» به کلکته رفت و در این کنگره بود که قطعنامه‌ای درباره جنوب افریقا با شور و شوق تمام بتصویب رسید.

سپس بدعوت هندیان مقیم افریقای جنوبی باز بانجا رفت تا در موقع دیدار وزیر مستعمرات بریتانیا از آن سرزمین درباره وضع هندیان آن سامان با او گفتگو کند.

در سال ۱۹۰۷ در کشور نوساخته ترانسوال «قانون سیاه» وضع شد بموجب این قانون همه هندیان مقیم آن سرزمین می بایستی نام و اثر انگشت خود را در دفاتر ثبت کنند. گاندی این رفتار را شایسته شان هموطنان خود ندانست و بایشان سفارش کرد که از اجرای آن سرباز بزنند اگر چه سر و کارشان با زندان بیفتد.

در اول سال ۱۹۰۸ گاندی با گروه بیشماری از پیروان خود که دستور «مقاومت منفی» را اجرا کرده بودند بزندان افتاد. اما سرانجام نخستین پیروزی بزرگ خود را بدست آورد و آن موافقت نامه‌ای بود که در سال ۱۹۱۴ میان او و ژنرال اسموتس امضا شد و بسیاری از درخواست‌های هندیان صورت قبول یافت. آنگاه به هند بازگشت.

احمدآباد شهر است در مغرب هند. در حومه این شهر بود که گاندی در سال ۱۹۱۵ خانقاهی برپا کرد. بیست و پنج تن مرد وزن از پیروان او در این خانقاه گرد آمدند و سوگند خوردند که خود را برای خدمت به مردم هند وقف کنند. این سالکان طریق حقیقت عهد کردند که راستگو باشند، ستیزگی نکنند، و از دزدی و حتی مالکیت پرهیزند.



نخست هدف این گروه مبارزات اجتماعی بود. اما بیداد و ستمی که بر هندیان میرفت آخر خواه و ناخواه گاندی و پیروانش را بمبارزهٔ سیاسی کشانید.

روشی که گاندی در این پیکار پیش گرفته بود «هرتال» نامیده می‌شد که «پایداری آرام و آشتی‌جویانه» است. پیروان گاندی بدستور اودکانهارا می‌بستند و با پرچم سیاه بیزاری خود را نشان میدادند. این دستور در سراسر هند پذیرفته شد و بکار رفت.

در سال ۱۹۱۹ سربازان انگلیسی در شهر امریتسر که در شمال هند واقع است گروهی از مردم بی‌سلاح را که باین شیوهٔ آرام و آشتی‌پذیر تظاهر می‌کردند به گلوله بستند و ۱۲۰۰ کشته و ۳۶۰۰ زخمی بر زمین ریختند. این کشتار وحشیانه در سراسر هند طوفانی از خشم برانگیخت. چندی بعد گاندی روش دیگر پیش گرفت و آن «همکاری نکردن بابیگانگان» بود. گاندی هر چه نشان و مدال برای خدمات اجتماعی خود در جنوب آفریقا و کشور هندوستان از دولت گرفته بود پس فرستاد. بسیاری از هندیان از او پیروی کردند و لقب و نشانهای خود را پس دادند. وکلای دادگستری از خدمت دولت استعفا کردند. شاگردان از مدرسه های انگلیسی روگردان شدند و هزاران نفر از شهر بروستا ها روی آوردند تا پیام این جهاد عظیم را که بر اساس ناستیزی و ناهمکاری قرار داشت به ملت هند برسانند.

پیکار آرام همه جا را فرا گرفت. ملت ستم‌دیدهٔ هند که از بیداد بجان آمده بود قیام کرد. پارچه ها و نوشیدنیها و همه کالاهای بیگانه را در خرمنهای آتش سوزاندند. زنان که قرن‌ها در خانه بزدان بودند از نهانگاه خود بیرون آمدند و دوشادوش مردان برای آزادی خود و وطنشان به پیکار پرداختند.

در این کشاکش صدها تن بزدان رفتند و ملیونها تن دیگر آمادهٔ بند و زندان شدند. اما ناگهان در فوریه سال ۱۹۲۳ واقعه ای روی داد که این شور و هیجان را فرو نشانید. واقعه آن بود که گروهی از دهقانان ناحیه چوری چورا که بجوش آمده بودند پاسگاه پلیس را آتش زدند و چند تن در این آتش سوختند. گاندی که دیدکار بخلاف آئین و شیوهٔ او پیش می‌رود سخت غمگین شد. پیکار را پایان داد و برای توبه از این گناه ناخواسته پنج روز روزه گرفت.

پیکار نمک یکی دیگر از مبارزات بزرگ گاندی بود. در سال ۱۹۳۰ از طرف دولت قانونی برای گرفتن عوارض از نمک وضع شد. گاندی رسماً به نایب‌السلطنه هند خبر داد که از چنین قانونی اطاعت نخواهد کرد. پس



با هفتاد و هشت تن از پیروان خود راه بندر «دندی» را که در خلیج بمبئی است پیش گرفت تا آنجا بخلاف قانون ناروا از آب دریا نمک بگیرند. این راه پیمائی ۲۴ روز طول کشید. بدنبال او میایونها نفر در سراسر هند به تهیه نمک پرداختند. پیکار بار دیگر چنان گرم شد که آتش شور و شوق عده‌ای را برافروخت و در چند هفته صدها هزار نفر از مردان و زنان هند بزدان رفتند و دستگاه دولت از کار افتاد.

عاقبت در ۱۹۳۱ میان گاندی و لرد ایروسن نایب‌السلطنه هند متارکه نامه ای بامضا رسید. چند ماه بعد گاندی بنمایندگی ملت هند بلندن رفت و در کنفرانس میزگرد شرکت کرد، اما از این سفر تهی دست باز آمد و کار استقلال هند باز هم بجائی نرسید.

در سال ۱۹۳۹ دومین جنگ جهانی در گرفت گاندی از دولت انگلیس خواست که هند را آزاد بگذارد تا بعنوان کشوری مستقل و آزاد در راه دفاع از آزادی کشورهای دیگر بجنگد. اما دولت او و همه اعضای مهم کمیته و کنگره ملی را که از آن جمله دکتر راجندر پراساد رئیس جمهور کنونی و جواهر لعل نهرو نخست وزیر امروز و مرحوم ابوالکلام آزاد وزیر فرهنگ فقید بودند گرفتار کرد و بزدان انداخت.

بر اثر این کار ملت هند قیام کرد. اما با خونریزی و کشتار فجیع سرکوب شد. ولی دیگر برای دولت بریتانیا اداره سرزمین هند با روش زور و فشار ممکن نبود. همه جا آشفتگی و طغیان و قحطی فرا گرفت آخر جنگ جهانی پایان رسید و بریتانیا اگر چه از آن پیروز بیرون آمد سخت فرسوده بود. ناچار در ۱۲ اوت ۱۹۴۶ نایب‌السلطنه هند از جواهر لعل نهرو شاگرد و دوست مهاتما گاندی دعوت کرد که دولت موقتی هند را تشکیل بدهد.

در این هنگام که نزدیک بود پیکار بزرگ و مقدس گاندی به پیروزی بینجامد ناگهان آتش اختلاف داخلی در سرزمین هند زبانه کشید. در بنگاله شرقی مسلمانان بر هندوان تاختند. گاندی بی درنگ بانجا شتافت تا مردم را آرام کند. سپس در بیهار هندوان بر مسلمانان شوریدند و گاندی بان ناحیه رفت تا آتش را فرو بنشانند.

آخر، در ۱۵ اوت ۱۹۴۷ کشور هند مستقل شد. اما شعله اختلافها و شورشها و کشتارهای مهیب بالا گرفت گاندی شب و روز می کوشید تا هندوان و مسلمانان را با هم سازش بدهد.

سرانجام در ژانویه سال ۱۹۴۸ یکی از هم‌مذهبان متعصبش او را با گلوله از پا درآورد و شراره مقدس وجود او که کشور بزرگ هند از آن



روشن بود خاموش شد .

این بود ذکر مختصری از زندگی مردی که کشور بزرگ هند ساخته کوشش اوست . اما در باره عظمت روح و قدرت اراده و بلندی همت این مرد کتابها نوشته اند و هنوز جای گفتگو بسیارست .

نوشته های گاندی که بصورت مقاله در روزنامه ها منتشر می شد یاد رسالات مستقل بطبع می رسید از هوش و خرد و وسعت مشرب و احاطه ذهن او بر همه امور حکایت می کند .

اندیشه های عمیق او برای ماکه عارفان بزرگ داشته ایم نا آشنا نیست . اما گاندی یگانه کسی بود که عرفان را با عمل جمع کرد و در راه اجرای آرزو و نیت خود کوششی مردانه بکار برد و سر انجام نشان داد که این اندیشه های لطیف و عالی چنانکه بعضی از منکران پنداشته اند غیر عملی و متعلق بدنیای آرزو نیست بلکه در همین جهان میتوان این دستور هارا اجرا کرد و کامیاب شد .

گاندی پیرو دین هندیان بود، اما مانند عارفان بزرگ ما همه مذاهب دیگر بچشم احترام و تقدیس می نگریست و می گفت : « من همان خدا را که در بهاگوادگیتا می شناسم در انجیل و قرآن هم می بینم . »

شاید بزرگترین سرمشقی که گاندی بجهانیان داده است این باشد که تقوی و پیروی حقیقت بر هر هدفی تقدم دارد . قرنها بود که خلاف این معنی نزد گروهی کثیر رواج داشت . بسیاری از افراد و اقوام می پنداشتند که برای رسیدن بمقصودی عالی و پاک بکار بردن وسایل پست و ناپاک جایزست . معروف است که برای حفظ صلح جنگ باید کرد . گاندی برضد این فلسفه قیام کرد . در نظر او پدکاری و ناپاکی بهیچ بهانه پسندیده نیست . برای رسیدن بحقیقت تنها از طریق حقیقت می توان رفت .

تمدن غربی که همه شرقیان را مفتون و خیره کرده است راهی دیگر نشان می داد . غربی مست و مفرور که خود را زبر دست و کامروا می دید بدانش و خرد شرقی بچشم حقارت می نگریست . مردی از شرق برخاست و با شیوه ای که بکلی خلاف شیوه غربیان بود با ایشان پیکار کرد و نه همان پیروز شد بلکه سرمشقی بایشان داد .

سرمشق گاندی این است که برای پیروزی و کامیابی ، جز زور و غرور وسیله ای دیگر هست ، وسیله ای عالیتر و شریفتر ، و آن صفای باطن و ایمان به حقیقت است .